

گفت و گو با استاد محمد خواجهی صدرشناس و مترجم قرآن (بخش اول)

آمیختگی ذوق تفسیری و عقلی

گفت و گو با استاد محمد خواجهی و سربرآوردنش از ویژه نامه گلستان قرآن خود حکایتی خواندنی دارد. این گفت و گو به پیشنهاد علی دهباشی فرهنگی مرد پر تلاش و پایی گیری های مجدانه آقای حسین مفید مدیر اهل فکر و اندیشه انتشارات مولی برای چاپ در ماهنامه وزین کلک انجام شده بود، اما این گفت و گو از تیرماه ۱۳۷۶ ماند و در جایی منتشر نشد، تا چند ماه قبل که بر حسب تصادف، مدیر انتشارات مولی متن دست نویس را به ما نشان دادند. طولانی بودن گفت و گو و اصرار بر چاپ کامل آن، سبب شد که چند مدتی این کار به تعویق افتد. تا این روزها که همزمانی نمایشگاه بین المللی قرآن سبب ساز چاپ این گفت و گو خواندنی و مهم شده است.

استاد خواجهی علاوه بر تسلط کافی بر آراء و افکار صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، تسلطی تام بر فلسفه و عرفان و کلام اسلامی دارند. ایشان بیش از ۵۴ جلد کتاب، تألیف، تصحیح یا ترجمه کرده اند که بخشی از این آثار به ترجمه تفاسیر قرآنی ملاصدرا و صدرالدین قونوی اختصاص دارد.

ترجمه قرآن وی که با عنوان قرآن حکیم منتشر شده است، از ویژگی هایی برخوردار است که در کمتر ترجمه ای می توان یافت. در این ترجمه، علاوه بر مقدمه مبسوط «مشارق البیان فی مسائل القرآن»، کلیه مستندات را در پای صفحه ترجمه و اسناد داده و در کنار ترجمه آیات شماره صفحه ای که شان نزول و یا مبهمات مربوط به همان آیه در آن است، آورده شده است.

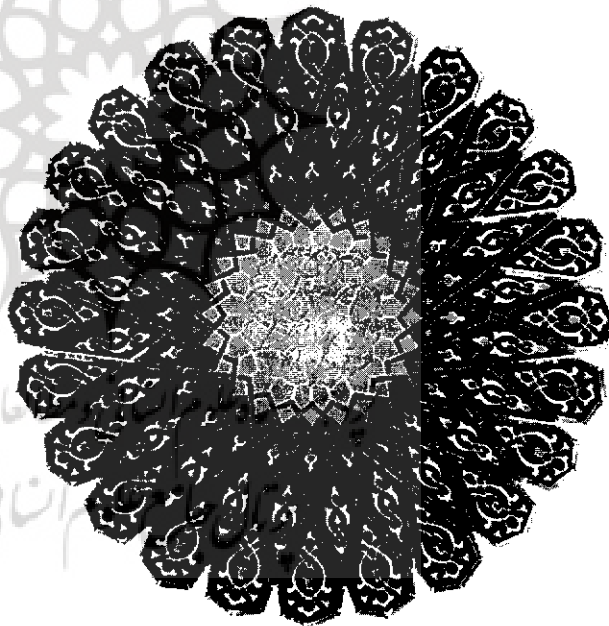
روش استاد خواجهی در ترجمه قرآن بسیار شبیه روش ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده در ترجمه قرآن است که یک جمله را در هر می ریخت و نثر شیوایی از آن ارایه می کرد.

حیفمان آمد که این گفت و گو تلخیص شود، اما به دلیل حجم فراوان ناگزیر به انجام این کار شدیم، اگر چه سعی کردیم اهم مطالب را در دو شماره تقدیم شما خوانندگان گرامی نماییم.

به پایان رساندم، چون پدرم تاجر و بازاری بود، اصرار به کسب و کار داشت و حقیر چون هنوز خود و استعدادهای خویش را درک نکرده بودم، در کشمکش بودم. نه شغل دنیوی را می پذیرفتم و نه درس دبیرستان و دانشگاه را. تا این که به ناچار به کار بازار مشغول شدم.

مفید: در تجارخانه پدرتان به چه کاری مشغول بودید؟

خواجهی: پدرم صادرات و واردات داشت. در واردات نمایندگی چراغ های زنبوری پتروماکس و آهن آلات و صادرات فرش و در کنار آن مطالعات کتب مختلف ادبی و دینی را ادامه می دادم تا آن که در طی مطالعاتم، مجموعه کتاب های «عطار نیشابوری» را تمامی خواننده مخصوصاً «تذکره آل و ابناء» او بسیار نظرم را جلب نمود و حالانی برایم حاصل شد. تا آن که به مثنوی مولانا. آن دریای عظیم راه پیدا کردم. و چون بسیار عمیق و پهنای بود بدون استاد بسیاری از مطالبش نامفهوم می ماند، به شرح های مختلف آن مراجعه کردم. تا آن که به شرح مثنوی اسرار «حاج ملاهادی متاله سبزواری» راه پیدا کردم. ولی گذشته از نثر معلق آن، برخورد با اصطلاحاتی از قبیل «عقول طولیه» و «عقول عرضیه» و «نوار اسپهبدیه» و امثال این ها که در فلسفه اشراق به وفور مصطلح است، برخورد کردم. تا آن زمان فرهنگی تفصیلی در این باره تدوین نیافته بود و اگر در برخی از مواضع بود، حقیر با آن اطلاعات کم، از آن بی خبر بودم، لذا به سرگشتگی دچار شدم، تا آن که روزی مرحوم «سید ابوالفضل کمالی سبزواری» که واعظ شهیر شهر بود، برای اشکال تلفنی که در منزلش پیدا شده بود، از حقیر خواست کسی را بفرستم تا آن را تعمیر کند. رفتم و دیدم و ترتیبش را دادم. سپس به ایشان که در مسجد شاه منبر داشتند، مراجعه کردم. در طی راه آن اصطلاحات را از ایشان استفسار نمودم. ایشان گفت: این ها را از کجا می دانی؟ گفتم: در شرح مثنوی اسرار. گفت: مگر شرح مثنوی اسرار را می فهمی؟ گفتم: اگر نفهمم که به سر درد دچار می شوم. ولی این اصطلاحات برایم نامفهوم است. ایشان گفتند: مقدمات عربی را تا کجا خوانده ای؟ گفتم: هیچ. گفت: چنین استعدادی حیف است که شکوفان شود و به تباهی افتد. فردایک جلد کتاب جامع المقدمات می خری و من با این همه کثرت مشغله آمده و روزی دو ساعت تو را درس می دهم. بنده (با کراه) آن کتاب را و (بلکه از ترس) انتیاع کرده و ایشان هر روز بعد از ظهر، دو ساعت و بلکه بیشتر در تجارخانه پدرم در سرای امید می آمدند و هر جلسه به قول خود آن مرحوم، شش ماه درس حوزه را به من می دادند به طوری که شش ماه نگذشته بود که شرح امثله و شرح تصریف و کبرای منطق و بیشتر آن کتاب ها را نزد ایشان به طور دقیق خوانده و در امتحانی که از حقیر گرفت، خود آن مرحوم به شگفتی افتاد. تا آن که قرآن را آورد و باز کرده و سوره مبارکه عنکبوت آمد. از آیات اولش هر کدام از کلمات را صورت ماضی، مضارع، جمع، نفی، جحد و امثال این ها را که پرسیدم مفصلاً جواب می دادم و او هم می گفت آفرین، می گفت آفرین. در آخر فرمود: تو کاملی. من به ایشان عرض کردم: شما که می فرمایید من کاملم، پس چرا کتاب عربی می خوانم نمی فهمم؟ او خنده ای زد که در



حسین مفید: آقای خواجهی شما از جمله متفکران، مترجمان و مصححان هستید که علی رغم این که بسیار پر کار بوده اید و کتاب های زیادی را تصحیح یا ترجمه کرده اید و هر یک از آن کتاب ها، کتاب های بسیار مهم و مرجعی بوده اند اما کمتر جایی در مطبوعات و یا در جاهای دیگر مطرح شده اید و علاقه مندان به کتاب های فلسفی و عرفانی و خوانندگان کتاب های شما کمتر با شخص جناب عالی آشنایی دارند و من به عنوان کسی که شخصاً هم با شما و هم با خوانندگان کتاب های شما در تماس هستم، مگر با این سؤال مواجه شده ام که این آقای خواجهی کی هستند؟ کجا درس خوانده اند و سؤالاتی از این قبیل. بنابراین لطفاً خودتان را معرفی کنید و مختصری از زندگی خود را توضیح دهید و همین طور بفرمایید که چطور می شود این همه کار مهم را بی سر و صدا انجام داد؟

استاد محمد خواجهی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در شهر تهران متولد شدم. در خانواده ای مذهبی و نسبتاً مرفه تولد یافته ام. کلاس های دبستان را در دبستان کسری واقع در امیریه، چهارراه گمرک و دبستان نشاط در خیابان حاج عبدالصمد چهارراه معز السلطان و دور دبیرستان را در دبیرستان رهنما خیابان فرهنگه کویچه خدایار خان،

درد در آیین

دربان شهود اندیش در جهان اسلام



برای کسانی که از دنیا رفته‌اند اشکالی ندارد ولی برای کسانی که در قید حیات هستند بسی مشکل می‌آفریند. سپس گفتند: چون حدود سی سال پیش از تبریز به نجف رفته، آن تفسیر را در تبریز داشته‌ام و با آن بعداً عهد شده‌ام، آن را باورید تا یک هفته مطالعه کنم و بنویسم. تقدیم کردم و هفته‌ای بعد مراجعه کردم که در معیت آقای سید عبدالله فاضلی نیا به محضر ایشان مراجعه کردیم. ایشان فرمودند: هر چه فکر کردم که چه بنویسم، عظمی به جایی راه نداد چون همگی ما ریزه‌خوار خوان این مرد هستیم. اگر بنده چیزی بنویسم، مانند این است که مرحوم بر جردی کتابی در ققه نوشته باشند و طلبه‌ای شرح امثله خوان، بر آن تقریظی بنویسد.

پس از آن «مرحوم مطهری» در مدرسه مروی تهران در حجره یکی از طلبه‌ها کلاسی دایر کردند و طبیعتاً شفا تدریس می‌نمودند. باین که نه خود شفا و نه طبیعتاً آن، مورد ذوق و خواست حقیر نبود، ولی به علت بیان جزیل و تقریر شیوایی که داشتند، آن کتاب را در محضر ایشان به درس خواندم. و باز هم به جز بهره‌وری از علوم بی‌پایان ایشان از معضلات فلسفی پرس‌وجو و از افکار تابناکشان استفاده می‌نمودم. این بزرگوار برعکس استادشان مرحوم طباطبایی بیانی بسیار روان و

تقریری عالی داشتند که مستمع و شاگرد، خود را در مجلس حس نمی‌کرد، بلکه احساس می‌کرد در مجلسی روحانی حضور دارد و درس که به پایان می‌رسید خود را همان‌طور دوزانو در آن حجره محقر می‌یافت.

البته ناگفته نماند که بعد افکار و تفکر عمیق ایشان در امور فلسفی، برای افراد به جز شاگردان خاص او شناخته نشده‌است و هر چه از ایشان شناخته شده بعداً اجتماعی و فروعات آن می‌باشد. امید است روزی ارزش افکار تابناک و ژرف فلسفی ایشان برای مشتاقان آشکار شود.

مفید: کمی از خصوصیات و منشی مرحوم شعرانی و مرحوم قزوینی بفرمایید.
خواجوی: این دو استاد، گرچه در باطن هر دو مورد وثوق یکدیگر بودند و هر دو عالم واقعی بودند ولی در ظاهر تفاوت‌های بسیاری داشتند. مرحوم شعرانی چنان افتاده بود که در مجالس درس اصلاً انسان احساس این که پیش استادی نشسته رافراموش می‌کرد. گویی یکی از خود شاگردان بود و درس را چنان با شیرین‌زبانی و گاهی توأم با شوخی می‌آموخت که شاگرد احساس سامت و سنگینی نمی‌کرد و همان‌طور که گفتیم، در فلکیات و فلسفیات و کلام و فقه و اصول و به ویژه ادبیات عرب، دریایی بی‌کران و خواجه نصیری گمنام در زیر این آسمان کیود بود و به قدری بی‌پیرایه زندگی می‌کرد که انسان به یاد زندگی بینمیران می‌افتاد. زمستان‌ها در منزل، کلاهی پشمی که عوام به سر می‌گذاشتند بر سر می‌گذازد و گاه می‌شد در مسجد حوض که امام آن مسجد بود، برای نماز حاضر می‌شد و با همان کلاه نماز می‌خواند و عمامه را فراموش می‌کرد.

برعکس مرحوم قزوینی از جبروت و عظمت خاصی برخوردار بود. حتی حقیر که سال‌ها در بیت ایشان رفت و آمد داشتم و در جلسات خصوصی فراوان با ایشان بودم، ایشان را بدون عمامه ندیدم و چنان نگاه نافذ و عمیقی داشت که هنوز پس از سال‌ها که به یاد آن نگاه می‌افتم، احساس عظمت می‌کنم. ایشان علاوه بر مقامات علمی و اجتماعی، مرجعیت کامل داشتند و صاحب رساله بودند و خود حقیر از ایشان تقلید می‌نمودم و ارادتمندان فراوانی داشتند که درس‌های معارف را که در شب‌های جمعه در شبستان مرحوم «شاه‌آبادی» ایراد می‌فرمودند نوشته و به چاپ رسانیده‌اند.

مفید: اگر خاطر‌های از مرحوم قزوینی دارید، بفرمایید.

خواجوی: مرحوم قزوینی چنان که گفتیم، غیر از آراء صدرالمتهلین، آراء بقیه برایش جالب نبود و باین که خود کتاب شفا را خوانده و درس هم داده، باین همه به بعضی از نظریات شیخ (بوعلی سینا) امثال انکار «مثل عقلی» و «تحداد عاقل و معقول» و «عالم مثال» و غیره اعتراض داشت. لذا خوش نداشت که در مجلسش آن نوع افکار مطرح شود. یکی از شاگردانش که از دوستان حقیر بود، تعریف می‌کرد که اشکالی در شفا داشتم، هر چه خواستم اسم این سینا را ببرم، احساس کردم که ممکن است مطلبی مورد بحث قرار گیرد و موجب

خندش زهر خندی دیدم که هنوز از خاطر محو نشده است. گفت: شما با علم هنوز خیلی فاصله دارید اگر ما علم را به میوه باغی تشبیه کنیم که فرض کنیم در یک بیابان وسیع و با یک کویری است و شما که طالب آن هستید سواری هستید که از فرسنگ‌ها دورتر، این باغ را به صورت یک قطعه سیاهی مشاهده می‌کنید، شما باید آن قنار را بروید که به باغ برسد. در باغ را باز کنید و وارد شوید درختان را ببینید که کدام میوه دارد و یا میوه ندارد و کدام میوه‌اش بهتر است تا آن که میوه خوب را اختیار کرده و زحمت بالا رفتن از درخت را کشیده و میوه را چیده و آورده و شسته و پوست کنده و خورده و وقتی آن میوه را خوردید و هضم شد به آن می‌گویید «علم». شما هنوز سواری هستید که از فرسنگ‌ها دور، سیاهی باغ را دیدار ملاحظه می‌کنید. هنوز تا علم از زمین تا آسمان فاصله دارد. بفرمایید: پس این دروسی که خوانده‌ایم؟! همه‌اش به به و چه‌چه گرفته‌اید این‌ها چیست؟! گفت: شما الان حکم خشت مالی را دارید که قالب‌های مختلف خشت مالی را به دست آورده‌اید. حال باید بروید و خاک‌های زیادی را گل کنید و در داخل این قالب‌ها بریزید. زمانی بگذرد و خشک شود، بعد قالب‌ها را که بار آورید تازه خشت است که هر جا خواستید مصرف می‌کنید، حال شما قالب صرف و نحو و توابع آن، همگی را فهمیده و یاد گرفته‌اید و اکنون باید به دنبال لغات عرب بروید و آن‌ها را در عین حفظ کردن، در این قالب بریزید تا مفاهیم زبان عربی را فهمیده بعد از آن به دنبال «علم» بروید. این‌ها مربوط به حدود سال ۱۳۳۵ خورشیدی بود. باین که راه بسیار دور بود و منزل بس بید، ولی با لطف الهی، دنبال این کار رفته و شروع به خواندن متون عربی کردم و الحمدلله با بر خورداری از حافظه قوی که خداوند عنایت کرده بود، آن زمان بیش از ده هزار واژه عرب را فرا گرفته و حفظ نمودم.

بعد از آن در مطالعات متون ادبی عربی چون از آغاز خودشناسی، کشش عظیمی به قرآن عزیز داشتم، لذا پس از مطالعه کتب ادبی، به کتب تفسیری روی آوردم که اکثر آن عربی بود. در ضمن آشنایی با معانی و مفاهیم قرآنی به تفسیر صدرالمتهلین راه پیدا کردم. باید بگویم کمتر تفسیری بود که حقیر آن را ندیده و مطالعه نکرده باشم. چه خطی و چه چاپی. ولی در میان آن همه تفسیر، تفسیر صدرالمتهلین حقیر را چنان جذب کرد که مدار مطالعه و تفکر کم‌تر آن را مینا قرار گرفت و چون در آن اصطلاحات فلسفی فراوان به کار رفته بود، لذا تمایل به فلسفه صدرالمتهلین پیدا کردم. نخست با مطالعات ادامه دادم و سپس افتخار شاگردی اساتیدی چون مرحوم «شیخ ابوالحسن شعرانی» و «سید ابوالحسن رفیعی قزوینی» و «مرحوم شهید مطهری» را پیدا نمودم و چون بنده شاغل بودم و منزل هم شمیران بود، شوق علم چنان حقیر را می‌کشید که ساعت ۸ شب از شمیران به سه راه سیروس که بیت مرحوم شعرانی بود می‌رفتم و ایشان تدریس اسفار می‌فرمود و در ضمن استفاده مشکلات و مصطلحات را از ایشان استفسار می‌کردم و ایشان که گویی خواجه نصیری گمنام در این شهر و در آن زمان بودند، با خوش رویی فراوان و تشویق پاسخ می‌فرمودند.

کتاب اسرار الایات ملاصدرا که حقیر تصحیح و با مقدمه عربی آن در حدود سال ۱۳۴۸ کار کردم، به دستور استاد و تشویق ایشان بود که بعدها توسط انجمن فلسفه به چاپ رسید. قریب ۷ سال در محضر استاد مرحوم آقا سید ابوالحسن قزوینی چه درس خارج که در آن اصول فقه و فقه می‌گفتند و چه معارف و چه جلسات خصوصی که در بیت ایشان افتخار حضور داشتم، چون ایشان از حضور در ملاء عام استنکاف داشتند، ناچار در بیت ایشان حاضر شده و افتخار بهره‌وری از علوم بی‌پایانشان حاصل می‌آمد و باز هم در حل معضلات علوم فلسفی از ایشان بسیار یاری می‌جستم و ایشان در کشور وجود، فیلسوفی جز صدرالمتهلین را پذیرا نبودند، هر چند در باب معاد جسمانی به قول خودشان با ایشان اختلاف نظر جزئی داشتند و تفسیر صدرالمتهلین را بنده به تشویق ایشان تصحیح کرده و جلد اول آن را در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسانیدم و قرار بود ایشان مقدمه‌ای و تقریظی بر آن بنویسند، اما چون به علت مهیا و ارزان بودن کار، این امر در قه انجام شد و ایشان بعد از آن که مرحوم شیخ (عبدالکریم حائری) فوت کردند، به نجف رفته بودند؛ به دلیل رقابتی که بین حوزه‌های قم و نجف وجود داشت، دیگر با قه میانه‌ای نداشتند. لذا از این که در قه چاپ شده بود، ناراضی بودند و از مقدمه نوشتن خودداری کردند. باین که خود کتاب به دستور و تشویق ایشان چاپ شد، ناچار به نزد مرحوم «علامه طباطبایی» رفته و ایشان مجلسی داشت که مشکلات و معضلات احادیث را مخصوصاً احادیث متشابه را تبیین می‌فرمودند. بنده از این مجلس استفاده‌های فراوان بردم و بسیاری از مشکلات تفسیری را حتی آیاتی را که مرحوم فیض (ملا محسن فیض کاشانی) در تفسیر صافی گفته، از ائمه چیزی در این باب به ما نرسیده، برای گشایش آن، پرس‌وجو می‌کردم و ایشان تا آن مقدار که میسرشان بود، پاسخ می‌فرمودند که بنده از ترجمه‌ای که از قرآن به نام قرآن حکیم کرده‌ام آن افادات را در ترجمه آن آیات شریفه بیان داشته‌ام. نهایتاً از ایشان در خواست مقدمه و تقریظی نمودم. نخست فرمودند: تقریظ نوشتن

شرح پنج البسلاص

جلد اول

شایع

میرزا محمد باقر نواب لاهیجی

کتاب ۱۳۲۱ - ۱۳۲۵ ه. ق.

تصحیح و تصحیفات

دکتر محمد باقر حسینی
دکتر محمد باقر حسینی
دانشگاه اصفهان

ناراحتی استاد شود. لذا نام بردن او خودداری کرده و گفتم در کتابی به نام شفا آمده... استاد نگذاشت سختم به تمام رسد. گفت: آن دو افروزش را می گوئی؟ من فهمیدم که این سخن نباید مطرح شود و این که از جناب ابن سینا با عنوان دو افروزش نام می برد، نه این است که استاد قدر و منزلت شیخ را نمی داند، بلکه بهتر از ما می داند؛ ولی در مقابل اعتقاد و استحکام نظریات صدرا که معتقد استاد بود، قدرتی نداشتیم، لذا از جنبه فلسفی (که شفا بود) به کتاب قانون که در طب نگاشته شده نام می برد. یعنی او در طب استاد است و ولی در برابر نظریات متاخرین، نظریات او قابل طرح نیست.

ضمناً این نکته مخفی نماند، آن که از همان اولان تحصیل، توفیق الهی شامل حال گردیده و افتخار خدمت اولیا الهی و اقطاب ربانی پیدا شد، و گذشته از تحصیل علوم ظاهری از اشرفاقت روحانی آنان هم بحمد الله و المنة بهره مند شده و تحصیل علوم باطنی هم نصیب گردید. چنانکه مولانا فرماید:

بینی اندر دل علوم انبیا

بی کتاب و بی معید و اوستا

و اگر طالبان الهی همت بر دومی بگمارند اولی هم حاصلشان می شود و رسیدگان بدین سر منزل آنگاه است که گویند:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از آن کیفیت حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی

ما بقی تلبیس ابلیس شقی

و گر نه پیش از حصول آن، این کلمات را بر زبان راندن و یا معتقد بودن چنان که برخی متصوفان قائلند - اغراء به جهل است و به عینه در دام ابلیس شقی افتادن.

مفید: عرفان را به دودسته نظری و عملی تقسیم کرده اند و این عربی را در این میان مبدع و پایه گذار عرفان نظری می دانند. این تقسیم بندی را تا چه حد صحیح می دانید؟ و در واقع این عربی چه کرد که قبل از او عنایتی به آن نشده بود؟

خواجوی: به نظر بنده این عربی مطالب عرفان را دسته بندی کرد، اما نظمی نیافت، بلکه به طور گسترده در لایه لای کتاب هایش پراکنده است. همانند مثنوی مولانا که در آن هم مطالب عرفان دسته بندی شده اما پراکنده است و ولی در منظومه گلشن را از شیخ شبستر می بینیم که مطالب عرفانی هم دسته بندی شده و هم از سیری نظم یافته برخوردار گشته است. اما تنها کلیات مورد بحث قرار گرفته است. در حالی که در فتوحات و مثنوی، کلیات و جزئیات هر دو مورد بحث و مذاقه قرار گرفته، ولی پراکنده است.

ناگفته نماند که این دسته بندی که ابن عربی در مباحث عرفان قائل شد، قبل از او جسته و گریخته در کتاب های این طایفه وجود داشته اما به این کیفیت و به این تفصیل مطلقاً نیامده بود. برای اطلاع بیشتر در عرفان عملی به کتاب های «عوارف المعارف»، «قوت القلوب»، «اللمع» و «رساله قشیری» و... مراجعه کنید.

مفید: حضرت عالی آیا کتابی از ابن عربی تصحیح و یا ترجمه کرده اید؟

خواجوی: هنوز موفق نشده ام، ولی شرحی از یک رباعی ابن عربی که در وحدت وجود بود و شارحش حمزه فناری است به تصحیح و ترجمه در آورده ام، امید است در آینده اگر موافق تدبیر من شود تقدیر، به ترجمه کتاب فتوحات مکیه موفق شوم.

مفید: به چه علت این کتاب را انتخاب کردید؟

خواجوی: در حال تفحص نسخه ای برای تصحیح و ترجمه کتاب «فکوک» بودم. در مجموعه ای که یکی از نسخ عالی فکوک بود، این شرح رباعی را در آن مجموعه دیدم و با نسخه دیگری که در دانشگاه به دستم آمد، چون مختصر و مفید بود. به تصحیح و ترجمه آن پرداختم.

مفید: مهم ترین اثر ابن عربی را فصوص الحکم دانسته اند. از چه نظر این کتاب در بین یقیه کتب شیخ که بسیار کثیر التالیف می باشد، چنین نقش ویژه ای یافته است؟

خواجوی: اصولاً سی و پنج سالی که شیخ مجاور خانه خوابود. هر چه مکاشفات برایش اتفاق می افتاد، همه را ثبت در مجموعه ای که بعداً از باطن به نام «فتوحات مکیه» نامیده شد، گرد آورده و پیرامونش نظریات و وارداتی را که داشت ثبت می نمود و در خلال آن ها رسائل جزئی چون: الاسراء و غیرها بر آن مینا تالیف می کرد. تا آن که در سال ۶۲۷ یعنی ۱۱ سال قبل از رحلتش، به شام مهاجرت کرد در آن جا حضرت رسول (ص) در طی مکاشفاتی به او دستور تألیف کتاب «فصوص الحکم» را دادند که به زودی از باطن بر او املاء می شود. خود هم در مقدمه می گوید: خدایا مرا در این کتاب مترجم فرار نه ممتحکم و به خواننده هم توصیه می کند که این کتاب را از خنا بشنود نه از من و اگر هضمش برایت مشکل بود، به خدایانه بیر، نه به من ایراد بگیر. لذا این کتاب خلاصه آراء و ملخص نظریات ابن عربی است که در یک جا گرد آمده که بسیار مجمل و معضل بوده و تاکنون بیش از ۲۲ شرح بر آن نوشته شده است که نخستین افشاگری و راز گشایی و بنیاد رازهای سر به مهر برداشتن آن را شاگرد و خلیفه اش «صدرالدین قونوی» (شیخ کبیر) در کتاب فکوک عهده دار شد و شاگردان او چون «مؤیدالدین جندی» و «سعیدالدین فرغانی» و «عقیق الدین تلمسانی» و «فخرالدین عراقی» در شرح های خود بر فصوص و آخری در لمعات آن معانی معضل را روشن ساختند و شاگردان و شاگردان شاگردان آن ها چون «عبدالرزاق کاشانی» و «شرف الدین طلوود قیصری» و «بابا رکن» و «جامی» و غیر هم شرح ها نوشته و بر توضیحات اساتید افزودند.

رئیس زاده: کتاب فتوحات مکیه دایره المعارف مستوفایی در عرفان نظری است که ظاهراً کل نظریات شیخ در آن مطرح شده جایگاه این کتاب در بین تالیفات شیخ کجاست؟

خواجوی: جایگاه این کتاب، مقام جمع و تفصیل است. فتوحات مقام تفصیل و فصوص مقام اجمال فتوحات است.

رئیس زاده: آیا حضرت عالی احساس نمی کنید که جای چنین دائرة المعارف بزرگی در زبان فارسی خالی باشد؟

خواجوی: چرا خالی است و بسیار هم خالی است. همچنان که جای «مصباح الانس» و «فتوحات الهیه» و «عجاز البیان» و کتب صدر المتالهین خالی بود و بحمد الله تا اندازه ای این کمبود جبران شده. امید است آیندگان هم این راه را ادامه دهند. در هر حال در نظر است اگر موافق تدبیر من شود تقدیر، پس از ترجمه کامل اسفار صدر المتالهین که اکنون در اواسط جلد دوم آن هستم، به ترجمه فتوحات مکیه به عون الهی بپردازم.

رئیس زاده: بنده که تصور می کنم هم به دلیل اشرافی که جناب عالی بر آراء ابن عربی دارید و هم به دلیل کاری که بر روی ترجمه های مفیدی که از چهار کتاب اصلی شیخ صدرالدین قونوی انجام داده اید و نیز ترجمه هایی که از کتاب های قرآنی ملاصدرا مانند مفاتیح الغیب و اسرار الایات و تفاسیر سوره هایی از قرآن به دست داده اید و ترجمه دائره المعارف عظیم فلسفی ملاصدرا یعنی اسفار را هم در دست ترجمه دارید و تنها همت بلند جنابعالی از پس چنین کار عظیمی بر می آید.

خواجوی: متشکرم.

مفید: آیا ابن عربی تالیفات قرآنی و تفسیری هم دارد؟ کلاً جایگاه قرآن را در تالیفات شیخ کجا می دانید؟

خواجوی: البته تالیفات ابن عربی همانند ملاصدرا و قونوی آمیخته و عجین با قرآن و حدیث است و تقریباً باید گفت مکتب تالهی صدر المتالهین مستفاد از مکتب ابن عربی است و ولی به طور استدلالی و استحکام بیشتر. اما این که ابن عربی کتابی جفا درباره قرآن داشته باشد و یا تفسیری جفاگانه داشته باشد، آنچنان که بنده هم مانند همگان که در تالیفات ایشان و چه در اقوال گویندگان خواننده و شنیدام، این است که ایشان تفسیری بر قرآن مجید داشته که تا سوره کهف تفسیر کرده و حدود ۶۰-۵۰ جلد می شود. بعضی از کتاب های تفسیری از ایشان چاپ شده که اصلش مورد شک است. ولی فصوص الحکم او تمامی تفسیر قرآن است. درباره شؤونات پیامبران بیست و هفت گانه و جایگاه پیامبران و مراتبشان در قرآن همین طور فتوحات هم خالی از این ها نبوده، به اضافه مطالب تفسیری فراوان دیگر.

مفید: آقای خواجوی چه شد که به فکر ترجمه کتب فلسفی افتادید؟

خواجوی: چون در خود ذوق عجیبی به کتب صدر المتالهین احساس می کردم و کلماتش مانند زمزمه فرشتگان عالم قدس، در گوشم طنین می انداخته لذا به پارسی برگرداندن آن ها بر ایم بسیار آسان می نمود و گذشته از ورودی که به مکتب و به فلسفه

صدرایی داشتند، بحمدالله توفیق الهی بادرخواست شدید خود شمایه عنوان ناشر باهم دست به یکی کرده و این دفتینه‌ها پدیدار شد و ما توفیقی بالا باله.

مفید: نخستین کتاب‌هایی که شما ترجمه کردید، تفسیر بعضی از سوره‌های قرآن ماصدرا بود و همین طور ترجمه مفاتیح الغیب و اسرارالایات که آن‌ها هم از کتاب‌های قرآنی ماصدرا به شمار می‌آیند. چه شد که این‌ها را برای ترجمه انتخاب کردید؟

خواجوی: همان طور که پیش از این به عرض رساندم، ذوق تفسیری حقیق بر ذوق عقلی غلبه داشت و از راه تفسیر ماصدرا به فلسفه او راه پیدا کردم.

پیشه اول کج‌جا دل رود

مهر اول کی زدل بیرون شود

لذا هنوز چون تبحر در ترجمه نداشتیم از نگرین به کتب قطور و وحشتی حاصل می‌گشت. پس از کوچک‌ترها (از جهت کمیت) شروع کردم تارفته رفته بحمدالله آن رعب و وحشت آغازین چنان برداشته شد که اکنون ۹ جلد اسفار ماصدرا و ۲۵ جلد چاپ شده فتوحات مکیه با آیه نور هیچ تفاوتی برایم ندارد.

مفید: جایگاه کتاب مفاتیح الغیب ماصدرا در بین کتب قرآنی او کجاست؟

خواجوی: چون ماصدرا همان طور که یک فیلسوف و تنوین‌کننده علم فلسفه، چه فلسفه طبیعی و چه فلسفه الهی، که نفس هم شامل الهیات می‌شود. هست همین طور یک مفسر اسلامی هم هست؛ لذا تفسیری که بر قرآن نوشته نیاز به مقدمه‌ای متمم داشت پس کتاب «مفاتیح الغیب» را که کلید رازهای قرآن است به عنوان مقدمه بر تفسیرش نگاشت. در آن کتاب پر بار هم رازهای عقلی است و هم رازهای قرآنی. مفید: درباره کتب مرجع فلسفی و عرفانی بسیاری نظر موافق ندارند. نظر جنابعالی چیست؟

خواجوی: آنان که نظر موافق ندارند، خود دانند. همان طور که گفته‌ایم پارسی پس از زبان عربی، زبان حوزه علمی است و با زبان پارسی می‌توان کتب فلسفی و کتب کلامی و کتب فقهی را تدریس و تقریر کرد. چنان که هم اکنون در حوزه‌های علمی از آغاز تا پایان همه تقریراتش، زبان پارسی است. لذا می‌بینیم پیشینیان هم کتاب پارسی داشته‌اند. این سینا حکمت‌علایی را به پارسی نوشته، شیخ اشراق کتب فارسی فلسفی دارد. خواجه نصیر کتب فارسی دارد، میرداماد و حاج ملاهادی سبزواری هم کتب فارسی دارند.

چون زبان عربی زبان علمی و جامع‌تر از زبان پارسی بود، لذا کتاب‌ها به عربی نگاشته می‌شد و مرسوم آن زمان بود. چون چنین بود، حال که آموزش زبان عربی حوزوی برای افراد بسیار مشکل و گرفتاری‌های اجتماعی امکان پرداختن به آن فرصت طولانی را نمی‌دهد، لذا این ترجمه‌هایی از راه آسان می‌سازد و نیم دیگر آن احتیاج به استاد مدرسی دارد که باید درس دهد. مگر نابغه‌ای باشد مثل ابن سینا که از برخی از این کتب علمی بتواند استفاده کند.

مفید: بنده به عنوان کسی که از نظریات خوانندگان کتاب‌های شما ناگزیر از نزدیک مطلع می‌شوم، با نظریات متفاوت و بعضاً متضادی برخورد می‌کنم. مثلاً همین آقای دهباشی وقتی بنده را مامور کردند که گفت و گویی با شما داشته باشم، چند بار تا تأکید کردند که این ترجمه‌ها مطالبی سنگین و دیر فهم دارند اما دارای ثمری شیوا و دلنشین هستند، اما بعضی از خوانندگان، این ترجمه‌ها را بسیار ثقیل می‌دانند و می‌گویند که عربی آن قابل فهم تر است و آن رانه سنگینی مطالب، بلکه نقل ترجمه می‌دانند. نظر جنابعالی چیست؟

خواجوی: آن که می‌گوید عربی آن آسان تر است، او خود عربی را خوب می‌داند و در ادب پارسی آن توانایی را ندارد. اما آن کس که می‌گوید بسیار شیوا و روان است، معلوم است که از لحاظ ادبی و ترکیب عبارات را می‌فهمد، ولی مطلب برایش سنگین است. آن‌هایی که شکایت از سنگین بودن مطلب می‌کنند کسانی هستند که با این نوع علوم، غریبه‌اند و چون فارسی را مانند روزنامه می‌خوانند، می‌پندارند که این کتاب‌ها هم چون فارسی شده مانند روزنامه قابل فهم است. در حالی که از این فارسی تا آن فارسی صد گزره است و چون این کار جدیدی است که ابداع شده لذا با نثرهای دیگر از قبیل تاریخ و داستان و... مقایسه می‌شود و چون آن قابل فهم و دیر پیاب است، این را نقل ترجمه می‌پندارند. حال آن که این مقایسه بین دو مطلب غیر قابل قیاس انجام پذیرفته است، چون بین مطلب عقلی و نقلی، فرق به‌سزایی است. دلیل آن که ما دو کتاب ترجمه داریم یکی شرح مشاعر

صدرالمتألهین بدیع الملک میرزاو یکی هم مبدا و معاد ماصدرا ترجمه شیخ احمدار دکانی، آن دورا هم بخوانید. با این که هر دو ممزوج باشرح هستند بخوانید و با ترجمه حقیق که عاری از امتزاج است مقایسه کنید صلق گفتار ثابت می‌شود.

مفید: آقای خواجوی آیا نظر خودتان درباره کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌اید، این است که چنین ترجمه‌هایی خواننده فارسی زبان را از معلم بی‌نیاز می‌کند؟ و آیا اصولاً ترجمه چنین رسالتی دارد؟

خواجوی: اگر کسی متون فلسفی را از استاد خوانده باشد و آشنایی با متون داشته باشد اما با زبان عربی بیگانه باشد، این ترجمه‌ها راه گشای اوست و مزید علمش، ولی اگر مطلقاً آشنایی با علوم فلسفی نداشته باشد، همین مشکلات پیش خواهد آمد. رسالت ترجمه، بی‌نیاز کردن خواننده از استاد نیست، بلکه برگرداندن زبان است.

مفید: می‌توانید مقایسه‌ای بین یک عرب زبان که کتاب عربی مصباح الانس را مطالعه می‌کند و یک فارسی زبان که ترجمه همین کتاب را می‌خواند تصور بفرمایید؟

خواجوی: عرب زبان با سواد و فارسی دان با سواد در خواندن متن عربی مصباح الانس و ترجمه مصباح الانس و همچنین کتب دیگر باهم برابرند.

مفید: آیا تصور نمی‌کنید که با زبان ساده‌تری هم می‌توان این کتاب‌ها را ترجمه کرد و یا این که این زبان را لازمه برگرداندن این مفاهیم می‌دانید؟

خواجوی: امکان آن هست که آسان‌تر از این هم بشود ترجمه کرد، چون اصولاً اصطلاحات که قابل ترجمه نیستند، اصالتاً آن‌ها را استطراد می‌کنیم و بقیه هم سبک ترجمه مترجم است یعنی هر مترجمی یک نوع روش در ترجمه دارد. اگر بشود اصالت کلمات در چارچوب متن، همان طور که داب حقیق است - اجرا شود امکان ترجمه روان‌تری برای اشخاص دیگر هست.

مفید: آیا حاشیه‌نویسی بر مطالب کتاب را به عنوان حل مشکل خواننده ترجمه مناسب می‌دانید؟

خواجوی: آری مناسب می‌دانم، اما این جنای وظیفه مترجم است و عجلان‌تأم در مقام ترجمه بوده‌ام ولی آنچه را که در پاورقی به عنوان توضیح و یا حاشیه نوشته‌ام، نظریات و اطلاعات خود حقیق است که برای استفاده بیشتر خوانندگان آورده‌ام.

مفید: کتاب‌هایی که تا به حال ترجمه کرده‌اید، کتاب‌هایی بسیار کلیدی و مرجع هستند. چطور شد که این کتاب‌ها را برای ترجمه انتخاب کردید؟

خواجوی: چون اصلش از ذوق برخاسته بود، احساس کردم که این کتاب‌ها چون هم مرجع است و هم پر محتوا و هم کلید فهم دیگر کتب است لذا به ترجمه این کتاب‌ها پرداختم و الا هم و فالاهم را مراعات نمودم. قصد این است که اولاً این کتاب‌های مرجع و کلیدی به گنجینه زبان فارسی افزوده شود و هم این که کتاب‌های دیگر که در ذیل این کتب قرار می‌گیرند نیز قابل استفاده گردد.

مفید: تا به حال چه کتاب‌هایی ترجمه کرده‌اید؟

خواجوی: تا حال حدود ۵۴ جلد کتاب (که یکی از آن‌ها ترجمه قرآن حکیم است) تألیف تصحیح و ترجمه نموده‌ام که فهرست آن‌ها را خود شما در اختیار دارید. اگر آقای دهباشی مدیر محترم مجله کَلک خواستند، می‌توانند از شما بگیرند.

مفید: چه کارهایی در دست دارید؟

خواجوی: ترجمه و تصحیح و تعلیق کتاب «اسرار النقطه» امیر سیدعلی همدانی، تصحیح و تنقیح رساله سه اصل ماصدرا از روی نسخه‌های معتبر، مجموعه اشعار فارسی صدرالمتألهین به اضافه منتخب مثنوی و کتاب «دو صدرالدین» یا دو لوح شهود و اندیشه در جهان اسلام - صدرالدین قونوی (شیخ کبیر) و صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) - را تمام

شرح نبع البیان

جلد دوم

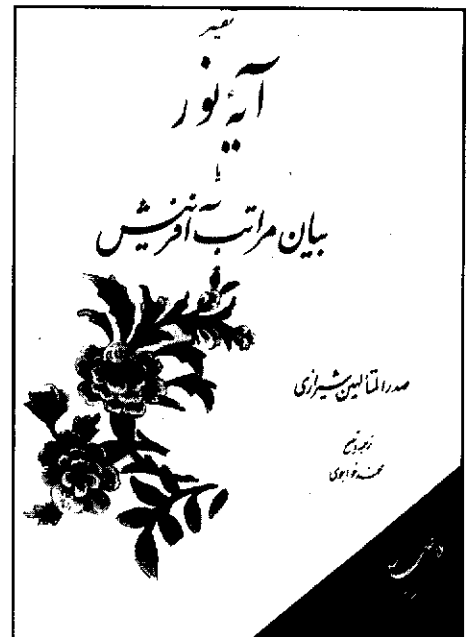
شایع

بیرا محمد باقر نواب لایسجانی
تألیف: ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵ ه. ق.

تصحیح نهضیات

دکتر سید محمد علی حسینی
دکتر محمد باقر نواب لایسجانی





کرده‌ام و اینک در مراحل حروف چینی و چاپ است که امیدوارم تا پایان سال ۱۳۷۶ جنابعالی موفق به نشر آن بشوید. به غیر از این ترجمه کامل کتاب اسفار اربعه صدر المتألهین را در دست دارم که اینک به اواسط جلد دوم آن رسیدم. و همچنین خود شما اصرار دارید که کتاب عظیم فتوحات مکبیه را به ترجمه آورم. قول داده‌ام که به شرط حیات و توفیق، آن را هم به انجام برسانم.

مفید: اگر از خودتان بپرسند بهترین ترجمه تان کدام است، کدام یک را نام می‌برید؟

خواجوی: هر یک از این ترجمه‌ها حال و هوای خاص خود را دارد. منهای ترجمه قرآن حکیم که خود تافته جدابافته‌ای است بعضی‌ها مانند اعجازالبیان بسیار پیچیده ولی روان و بعضی‌ها مانند رساله حدوث عالم روان نیست و پیچیده است و بعضی هم مانند مفتاح‌الغیب روان است و پیچیده نیست اما کلاً ترجمه مفتاح‌الغیب را بیشتر از همه می‌پسندم.

مفید: کدام یک از کتاب‌هایی را که برای ترجمه انتخاب کرده‌اید، بیشتر از بقیه می‌پسندید؟

خواجوی: به غیر از قرآن حکیم که گفتم تافته‌ای جدابافته است، باز هم مفتاح‌الغیب را می‌پسندم.

مفید: یکی از ایراداتی که به کارهای تصحیحی شما وارد می‌کنند، این است که فهارس کافی ندارد. نظر خودتان در این مورد چیست؟

خواجوی: امیدوارم این نقیصه بعد از این مشاهده نشود، ولی دست تنها بودن و کثرت مشاغل خود شما و عدم باوری و تنگی وقت باعث بر آن‌ها شد که البته کتاب به کتاب بهتر شده است. اما به هر حال کتاب‌ها دارای فهارس کافی هستند. تنها در متن التفحات الالهیه به دلیل آن که در درون متن سوره‌ها و آیات آن استخراج شده است به طور جداگانه تحت عنوان فهرست آیات در پایان کتاب نیامده است. به هر حال کار فردی در کشور ما جانگاہ و توانفرسا و وقت‌گیر است و کار جمعی هم نیمه‌کاره مانده و بعضاً نشدنی است. امیدوارم همان‌گونه که گفتم، من بعد فهارس بهتری برای کتاب تهیه گردد. این را هم اضافه کنم که در جامعه ما عادت بر این است که نقایص هر چقدر کوچک باشند، بسیار در نظر ها جلوه می‌کنند و محاسن هر قدر که ابتکاری و روشنگر باشند، به چشم‌ها کمتر می‌آیند. مثلاً در همین کتاب التفحات الالهیه فکر کردیم چون نام سوره و شماره آیات را در () در همان متن آورده‌ایم، نیازی به احصاء مجدد آن در انتهای کتاب تحت عنوان فهرست آیات ندارد. اما در همین کتاب و در کتاب مصباح الانس شماره بندهای مشترک بین متن اصلی و ترجمه آن قرار دادیم. به این ترتیب که خواننده متن می‌تواند به سهولت به شماره همان بند در ترجمه مراجعه کند و مطلب را در آن جایابد و بالعکس. و تا آن‌جا که من می‌دانم این روش تا قبل از این بی سابقه و یا حداقل بسیار کم سابقه است. همچنین در همین کتاب مصباح الانس و نظایر آن کلیه حواشی و نسخه بدل‌ها را در پای همان صفحات گنجانیدیم تا خواننده سطر به سطر به پایان کتاب ارجاع داده نشود. به همین نیز بسنده نشده و برای آن که خواننده بداند در این جا حاشیه است، یا نسخه بدل و بی جهت به پای صفحه مراجعه نکند، حاشیه‌ها را با علامت و نسخه بدل‌ها را با شماره معین کردیم و در پای صفحات از یکدیگر تفکیک نمودیم. یعنی خواننده نه تنها برای یافتن حاشیه بجز نسخه بدل کافی است که به پای همان صفحه مراجعه کند، بلکه به هنگام مطالعه متن در می‌یابد که در این جا نسخه بدل وجود دارد یا حاشیه اما چندان عیبانی از طرف محافل علمی به این ابتکار کاربردی برای خواننده، اما جانفرسا و نفس‌گیر برای حقیر و ناشر نشد و یا در ترجمه قرآن حکیم علاوه بر مقدمه که تحت عنوان مشارق البیان فی مسائل القرآن آورده‌ام، کلیه مستندات را در پای صفحه ترجمه، اسناد داده‌ام و در کنار ترجمه آیات، شماره صفحه‌ای که شان نزول و یا مبهمات مربوط به همان آیه در آن است معین شده که این نیز تا آن‌جا که من اطلاع دارم، بی سابقه است.

مفید: چندین سال است که به کار ترجمه، آن هم ترجمه کتب سنگین فلسفی اشتغال دارید. آیا نظر تان درباره ترجمه کتاب از آن روز تا حال تغییری کرده است؟

خواجوی: آری، حدود ۲۲ سال است که در کار ترجمه هستم و نظرم به ترجمه از روز اول کمتر نشده و ضرورت آن را بیشتر حس می‌کنم.

مفید: آیا در کار ترجمه در طول این سالیان به روشی رسیده‌اید که قابل انتقال به دیگر مترجمان این گونه کتاب‌ها باشد؟

خواجوی: آری رسیده‌ام، ولی استعدادی که قابل پذیرش این روش باشد، نیافتام.

مفید: آیا فکر می‌کنید آن دسته از فلسفه خوانان ایرانی که آشنایی چندانی با زبان عربی ندارند، از طریق مطالعه ترجمه کتب فلسفه اسلامی می‌توانند با نظریات این فلاسفه آشنا شوند؟

خواجوی: تا اندازه‌ای بله و همان‌طور که گفته شد، ممارست بیشتر با اصطلاحات و متون لازم است.

مفید: آیا فکر می‌کنید تنها راه آشنایی با فلسفه اسلامی آشنایی با زبان عربی، آن هم در حد مطالعه کتب مرجع به زبان اصلی است؟

خواجوی: خیر، چون بسیاری از متون فلسفی عربی هم ترجمه شده از زبان یونانی است. ترجمه‌اش به زبان فارسی خیلی ممتنع تر است از ترجمه آن از یونانی به عربی و چون بسیاری از اصطلاحات هم چه در زبان یونانی و چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی، اصالتاً ایراد می‌گردد (مانند هیولا)، لذا نیازی به یاد گرفتن زبان عربی برای فهم این متون - اگر ترجمه دقیق باشد و قابل فهم - نمی‌بینم.

مفید: به هر حال شکی نیست که هر تفکری اگر به زبانی که تولید شده است خواننده شود، دقیق تر و کامل تر است به خصوص اگر آن تفکر، تفکری عرفانی یا حتی فلسفی باشد، ولی آیا به این بهانه می‌توان زبان دانی را مترادف درک فلسفی دانست؟

خواجوی: همان‌طور که گفتم مترادف درک مطالب فلسفی و عرفانی نمی‌دانم ولی دانستن آن بهتر از ندانستن آن است.

مفید: آیا اگر کتب فلسفی یونانی توسط قدامه عربی ترجمه نمی‌گشت، امکان تبادل و ارتباط بین فلسفه اسلامی و یونانی می‌توانست برقرار شود؟ هر چند که می‌دانیم این ترجمه‌ها بر اساس متونی که امروزه در اختیار داریم، ترجمه‌هایی مغلوط و بعضاً نابه جا بوده است. تا حدی که بین نظریات افلاطون و ارسطو و بین فلوپتین و افلاطون و... خلط‌های بزرگ صورت گرفته است. اما به هر حال چنین ترجمه‌هایی به غنای تفکر فلسفی در فلسفه اسلامی کمک شایانی کرده است.

خواجوی: چون دایره تفکرات اسلامی بر مبنای قرآن و حدیث بسیار وسیع است که در کتاب‌های پیشین آسمانی چنین چیزهایی وجود نداشته، لذا اگر فلسفه یونان هم به عربی ترجمه نشده بود، فلسفه و عرفانی بر مبنای قرآن و حدیث تأسیس می‌شد که در واقع همین بود؛ اما امکان اختلافات جزئی، چون هر دوازده فطرت بشر و نهاد انسانی بر خاسته است. در فلسفه آمده که خود فلسفه انسان را جهانی می‌گرداند. عقلی که برابر با جهان خارجی است. بنابراین چون تفکرات عقلی بر مبنای فطرت قرار گیرد دیگر احتیاجی به ترجمه فلسفه از زبان یونانی به عربی نمی‌شود و این ترجمه فقط راه را نزدیک کرد و اشکالات ترجمی و بعضاً غلط بودن بعضی ترجمه‌ها با تفکرات صحیح دانشمندان اسلامی از ابونصر فارابی و کندی گرفته تا فلاسفه متأخر جهان اسلام و شیعه جبران شد. یعنی اگر فلسفه یونان به عربی هم ترجمه نمی‌شد، غنای بی‌حدی که قرآن و اسلام داشت و استعداد افروزی که مسلمانان به ویژه ایرانیان در ادراک علوم عقلی داشتند دست به دست هم می‌داد و فلسفه‌ای جهان‌شمول همچنان که اکنون هست، پدید می‌آورد. چون آن‌جا دیگر قیدهای فلسفه یونانی و یا ترجمه‌های ناصوابی که شده بود وجود نداشت. چنان که می‌بینیم در قرن ششم فیلسوف بزرگی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی ظهور کرد و فلسفه اشراق را که به قول خودش میراث خسروانیان است تأسیس نمود که توسط صدر المتألهین به کمال استواری خود مانند همه فلسفه‌های دیگر رسید. حال آیا فلسفه اشراق به کلی اشراق است و یا میراث مکتوب بوده که شیخ از آن بهره‌مند شده بحثی دیگر است. شیخ در کتاب حکمة الاشراق گوید: علم موقوف قوم مخصوصی نیست که پس از آنان دروازه ملکوت بسته شود و به جهانیان چیزی از آن نرسد، بلکه بخشنده علم در افق مبین است و بخل و خستی در علم ندارد. بدترین زمان‌ها در زمانی است که بساط سیر افکار و باب مکاشفه بسته شده و طریق مشاهدات اسناد پیدا کرده باشد.

مفید: اصولاً جهان از حکمت و از شخصی که بدان قائم باشد خالی نیست و او خلیفه

جامع آراء قونوی است و دیگری اعجاز البیان که تفسیر
سوره فاتحه است بفرماید.

خواجوی: در واقع این دو کتاب یک کتاب است، یعنی همان آرای که در تفسیر فاتحه دارد، همان آراء را به تمامه در مفتاح الغیب دارد، منتها چون مفتاح الغیب بعد از تفسیر فاتحه تألیف یافته، مدون تر است. چنان که می بینیم شارح (فناری) در طی شرحش بر مفتاح الغیب به تمامه آراء شیخ را از تفسیر نقل می کند و باز می بینیم که از نفعات به تمامه نقل می کند که چون آراء شیخ در تفسیر - و به تبع در مفتاح الغیب - متخذ از مکاشفات خویش است که جامع آن مکاشفات، کتاب نفعات می باشد و همین طور در کتاب های فصوص و شرح حدیث، کلاً در بین کتاب های شیخ نفعات الهیه و بزرگی و برجستگی خاصی دارد.

مفید: چرا قونوی با این که پرکار و عمیق است، بر خلاف این عربی و ملاصدرا که هر دو بدون قونوی به خوبی شناخته نمی شدند، تا این حد گمنام باقی ماند؟ آیا این گمنامی منحصر به جامعه و زمان ما می شود یا عمومیت دارد؟

خواجوی: همان طور که قبلاً عرض کردم، قونوی با وجود استقلال خویش به شدت تحت الشعاع شیخ و مرشد خود این عربی بود چون فاصله زمان هم بین آن دو نبود از طرفی علمی تر بودن زبان قونوی و اغلاق خاصی که در کلمات او بود و از طرفی بلندی مطالب مورد بحثه همه این هلاکت به هم بلغم موجب گمنامی او در میان عوام گردید و ولی در میان اهل الله هم چون خورشید در آسمان دل ها می تابید و کتبش در مجمع خواص مورد بحث قرار می گرفت.

مفید: از آن جایی که شما در کارهای قرآنی ملاصدرا بسیار کار کرده اید و اصولاً مترجم قرآن و علاقه مند به علوم قرآنی نیز هستید، جایگاه کتاب اعجاز البیان را در کارهای قرآنی کجا و تا چه حد می دانید؟

خواجوی: اصولاً این تفسیر با تمامی تفاسیر و تالیلات دیگر مفسران و ماولین فرق بسیار دارد چون قونوی خویش و آراء خویش را که متخذ از مکاشفاتش می باشد در تفسیر فاتحه مشاهده کرده و از آن منبع مکاشفه به تفسیر سوره پرداخته است.

مفید: قونوی معاصر خواجه نصیر طوسی و همین طور معاصر مولوی است، چه ارتباط فکری بین اینان برقرار بوده است؟

خواجوی: علمای بزرگ اسلام در زمان خودشان شناخته شده بودند و سبب شهرتشان به تمام اکتاف جهان رسیده بود لذا چون هر دو از خودرها شده و تحصیل علم و تدریس آن، برای خدای کردند، لذا تکبر علمی نداشتند. بدین جهت قونوی یکی از مسائل خود را از قونیه یا قاصدی برای خواجه نصیر الدین فرستاد و او با این القاب از او یاد کرد: مولانا اعظم هادی الامم، کاشف الظلمه، مجتهد الاسلام، و المسلمین، لسان الحقیقه، برهان الطریقه، قدو القاسم، الراجحین، و مقتدی الواصلین، المحققین، ملک الحکما و العلماء فی الارضین، ترجمان الرحمان و اکمل جهان و... معلوم است که خواجه نصیر گزافه گویی نمی کند و این القاب در باره ایشان تحقق دارد و چون خواجه تشیعیست ثابت است امکان شیعه بودن قونوی هم از این راه می رود. و به همین جهت با هم سؤال و جواباتی علمی دارند که چاپ شده است و مولانا نیز چون مقام معنویش برای کسی قابل انکار نیست و مقام معنوی قونوی هم برای اهلش قابل انکار نیست، لذا آن دو همدیگر را خوب می شناختند و ما بعضی از مجالس آن ها را در مقدمه فکوک بیان داشته ایم. لذا باین که: بزرگانی چون سلطان ولد و حسام الدین چلبی و غیره ما بودند، مولانا وصیت فرمود که بر جنازه اش صدر قونوی نماز بگذارد چون: قنر زررگر شناسد قنر گوهر گوهری، لذا نماز او را قونوی خواند و مولوی هم در مثنوی به طور اشاره در عدم مقاومت علم استدلالی در مقابل علم کشفی از ایشان که ذوالریاستین بوده یعنی هم دارای علم استدلالی و هم علم کشفی بوده، چنین یاد می کند:

پای استدالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

غیر آن قطب زمان دینمور

کز ثباتش کوه گردد خیره سر

خدا در زمین است و او حکیم متاله و غیر بحانه است و زمین از چنین حکیمی هیچ وقت خالی نخواهد بود. گاه مستولی و ظاهر است و گاهی پنهان، او است که همگان او را قطب نامند. او پیشواست. اگر چه در نهایت خمول باشد. و چون حکومت ظاهری به دستش افتد زمان نورانی می گردد و چون از چنین مدبری محروم شود ظلمات چیره می گردد و روی سخن ما در این کتاب با متاله کوشا و یاطالب تاله می باشد و کمترین درجه خواننده این کتاب آن است که بوارق الهی بر او وارد شده و ورودش برای وی ملکه شده باشد. (پایان سخن شیخ اشراق)

مفید: شما ظرفیت زبان فارسی را برای برگرداندن مفاهیم فلسفی از زبان عربی تا چه حد می دانید؟

خواجوی: همان طور که گفتیم زبان فارسی زبان دوم حوزه های علمی جهان اسلام بوده است و اگر ظرفیت کنونی آن تحلیل رفته است دلیل سستی ماست که از تمام ظرفیت زبان مان استفاده نکرده ایم. لذا لاغر و سست می نماید. همان طور که اگر نبود که قرآن به زبان عربی نازل شد و نگهبان آن زبان است و به همین علت کل جهان اسلام به فریبهی آن همت گماشته ظرفیت آن تا این حد بالا نمی رفت. امیدوارم که سعی و تلاشی که من و امثال من در فریبهی زبان فارسی در مفاهیم عقلی می نماینده افزایش ظرفیت این زبان و بازگشتش به جایگاه قبلی بینجامد. به هر حال اگر زبان فارسی ظرفیت ایجاد کتاب هایی همچون مثنوی مولانا، گلشن راز، تذکره قلاویه و... را داشته قطعاً ظرفیت پذیرش ترجمه های کتاب هایی از قبیل مصباح الانس و نفعات الالهیه و اعجاز البیان و... را هم خواهد داشت.

مفید: روش شما در ترجمه چگونه است؟ اگر تحت اللفظی است آیا مفاهیم را فدای ترجمه دقیق نمی کنید و اگر ترجمه مفهومی است تا چه حد خواننده می تواند به اصالت ترجمه مطمئن باشد. این را هم بنده اضافه کنم که آقای دهباشی هم در مورد کتاب های شما روی دو نکته تأکید داشتند. اول این که حضرت عالی با این که بسیار پرکار بوده اید و کارهای مرجع و سنگینی را انجام داده اید اما آنچه انچه که شایسته کار شما و ترجمه هایتان باشد، در محافل علمی در مورد شما بحث و گفت و گو نشده و ایشان احساس وظیفه فرهنگی می کردند این کار را خودشان در نشریه بخار انجام دهند. مطلب دومی که آقای دهباشی طرح کردند، علاوه بر جایگاه رفیع حضرت عالی در ترجمه و تصحیح کتاب های دسته اول عرفانی و فلسفی، نثر روان و شیوای جناب عالی در عین متعهد بودن به متن، به قول خودتان در چارچوب متن است.

خواجوی: روش بنده در ترجمه عین روش مرحوم ابوالقاسم پاینده در ترجمه قرآن است که او یک جمله را در هم می ریخت و یک نثر شیوایی از آن می پرداخت، یعنی فعل و فاعل به اقتضای زبان فارسی در جمله جای می گرفت. مثل عربی که می گوید «قل له» یعنی «بگو او را» که در فارسی می شود «او را بگو» و از این قبیل، پس ترجمه هایم - اعم از قرآن و غیر قرآن - ترجمه هایی دقیق و در چارچوب متن است اما با قواعد زبان فارسی.

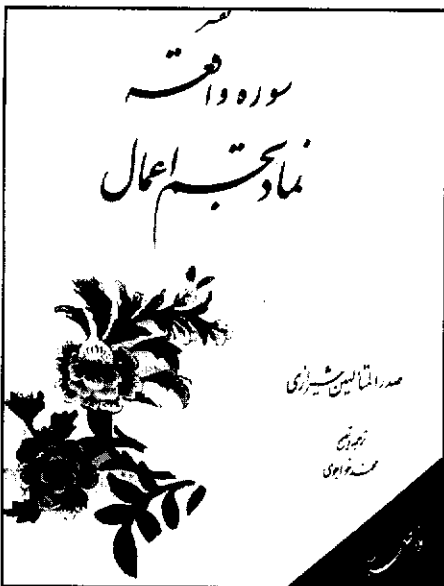
مفید: چه شد که به فکر ترجمه کتاب های قونوی افتادید؟

خواجوی: حقیر چون مبانی آراء و افکار صدر المتالیهین را در افکار و آثار قونوی مشاهده می کردم و از طرفی خود شمامه اصرار بر ترجمه تفسیر فاتحه و آیه نور و آیه لکرتی و غیره را داشتم و بسیاری از افکار قونوی در این چند تفسیر نامبرده به وفور پخش بود چنین صلاح دیدم که به اصل منبع مراجعه کرده تا کار دوباره نشده و در ضمن چنین شخصیت ارزشمندی بیش از این در غبار زمان و پرده ابهام باقی نماند. گو این که طی این راه بسیار سخت و جانکاه بود. چون به قول استاد، آشنایی با زبان قونوی، حداقل ۵۰ سال مطالعه و مدارسه می خواهد.

مفید: چرا از بین کتاب های قونوی این چهار کتاب یعنی «مصباح الانس» که شرح مفتاح الغیب است، «نفعات الهیه»، «اعجاز البیان» و «فکوک» را انتخاب کردید؟

خواجوی: اصولاً هر دانشمندی یک یا چند کتاب دارد که آن ها حکم کتاب مادر را دارند و بقیه با نظریاتی جزئی و با توضیحاتی اضافی بر آن ها می باشد که به صورت مستقل و به نام کتابی جداگانه تألیف می نماید مانند اسفار صدر المتالیهین که مادر کتب اوست. البته غیر از کتب تفسیری و روایی. که رسائل دیگر او از قبیل رساله الحنوث، شواهد الربوبیه، مبداء و معاد و غیره که با جزئی اختلاف تقریباً همان مطالب اصل کتاب است.

مفید: در مورد دو کتاب، یکی مصباح الانس در شرح مفتاح الغیب که شاید بتوان گفت



صدر المتالیهین شیخ قونوی
تألیف
مستطاب